

## جامعه‌یکپارچه اروپا؛

# نشانه‌هایی از دوباره سر بر آوردن فاشیسم؟

■ ■ نوشته دکتر احمد سیف استاد اقتصاد در دانشگاه استانفوردشایر - انگلستان

جریان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی با هر چهره‌ای، قبل از هر چیز مبلغ و عامل خشونت نسبت به اقلیت‌های مهاجر و پناهنده است و تکرار این خشونت‌هاست که در پایان قرن بیستم به اروپا چهره کربیه بخشیده است. بیش از ارائه گزارش فشرده‌ای در مورد این نوع خشونت‌ها باید یادآور شویم که بطور کلی اروپای غربی در بازسازی ویرانه‌های جنگ دوم جهانی بسیار مدیون کار ارزان مهاجرانی بود که از ترکیه، یوگسلاوی، شمال آفریقا و جزایر کارائیب به این قاره آمدند. همه کشورهای اروپائی در سالهای نخست پس از جنگ با آغوش باز پذیرای مهاجران بودند ولی به استثنای انگلیس که تا سال ۱۹۶۲ به شهروندان مستعمرات سابق خویش حق سکونت دائم در خاک خود می‌داد، با ارائه قراردادهای کوتاه مدت و اغلب بدون اعطای حق سکونت دائم، نیروی کار ارزان را جلب می‌کردند. البته انگلستان هم بزودی از همسایه‌های اروپائی خویش آموخت و از ۱۹۶۲ به بعد هر سال محدودیت بیشتری در این زمینه پدید آورد. با این حال، در بلژیک، هلند و آلمان، شماری از این «کارگران میهمان» توانستند به حق سکونت دائم دست یابند.

با بازسازی ویرانه‌های جنگ و همزمان با کاهش نسبی نقش صنعت (به نفع بخش خدمات) نیاز کشورهای اروپائی به کار شدیداً دگرگون شد. به جای نیاز گسترده به کارگران ماهر و نیمه ماهر که بازسازی فیزیکی اروپا را به اتمام رسانده بودند، به شماره محدودی از کارگران بسیار ماهر با سطح دانش تکنیکی چشمگیر و در کنار آن به تعداد قابل توجهی از کارگران موقت، فاقد مهارت و به قولی حاشیه نشین نیاز بود که بتوانند کارهای پر زحمت و کم درآمد را انجام دهند و اخراجشان هم آسان باشد. به این ترتیب، از دهه هفتاد، مهاجرت به اروپا برای کار تقریباً متوقف شد. قطع جریان مهاجرت قانونی، به معنای مهاجرت غیرقانونی نبود، ولی دسته اخیر از مهاجران ناگزیر بودند عمدتاً در بخش‌های غیر رسمی و به اصطلاح سیاه، بطور غیرقانونی کار کنند و به همین دلیل کارهای سخت و طاقت فرسا، با دستمزدهای بسیار پائین، شرایط کاری نامناسب و در بعضی از موارد مخالف قانون، همراه با خطر دائمی اخراج نصیب‌شان شد.

در اوائل دهه ۱۹۸۰، مهاجران قانونی عمدتاً از فراریان از کشورهای سوسیالیستی یا ثروتمندان و رهبران برکنار شده دیگر کشورها بودند که بدون دردسر پذیرفته می‌شدند. با وجود این که کنترل روایت به شدت اعمال می‌شد، با این وصف شماری از کشورها مانند دانمارک، آلمان، بلژیک و انگلستان، چاره را در این دیدند که شرکت‌های هواپیمائی مورد استفاده مهاجران و پناهجویان بی‌روایت را جریمه کنند. نتیجه این اقدامات آن شد که فروش مدارک جعلی مانند پاسپورت و روایت، به شدت رونق یافت. در واکنش به این وضع، شماری

●● در سالهای اخیر، یکی از حادثه‌ترین و درعین حال مهمترین موضوعات مورد بحث در مطبوعات و حتی در میان دانشگاهیان، «بازار واحد اروپا» بود. این بازار، پس از مذاکرات ماستریخت و آنگاه تصویب عهدنامه ماستریخت، رسماً به وجود آمد و اعضای «جامعه یکپارچه اروپا» پذیرفتند که موانع موجود بر سر تشکیل آن را برطرف کنند. اقدامات اولیه نیز گرچه نه به آن آرامی که انتظار می‌رفت، ولی با نوساناتی به عمل آمد. هر چند اینجا و آنجا شاهد حوادث و رویدادهائی مانند حمله به کامیون‌های حامل گوشت انگلیسی در فرانسه بوده‌ایم که کل مفهوم بازار واحد را زیر سؤال می‌برد، ولی سیاستمداران و حتی محققان دانشگاهی از ما می‌خواهند باور کنیم که توافق‌های لازم به عمل آمده است و «جامعه یکپارچه اروپا» امروز یک واقعیت انکارناپذیر است.

اگر بتوان همه برآوردهای انجام شده در مورد منافع اقتصادی چشمگیر این بازار واحد را پذیرفت، باز هم این پرسش مطرح می‌شود که پس چرا اینجا و آنجا شماری از سیاستمداران و حتی دولتها، از جمله دولت انگلستان، در راه یکپارچگی بیشتر و سریعتر این جامعه کارشکنی می‌کنند؟ آیا آن برآوردها اغراق آمیز است؟ یا این سیاستمداران و دولت‌ها پاسدار منافع مملکت خویش نیستند؟ پاسخ شایسته به این پرسش‌ها از حد مجال این نوشته کوتاه فراتر می‌رود. اما اشاره‌وار باید گفت که از سونی، بسیاری از آن برآوردها دور از واقعیت است و از سوی دیگر، شماری از این دولتها، مانند دولت محافظه کار انگلستان، حامی سلطه بی سابقه سرمایه بر کارگرانند و در نتیجه، فقط آن بخش‌هایی از برنامه تشکیل بازار یکپارچه را می‌پذیرند که به شکلی ملموس به سود سرمایه‌داران باشد (مانند گسترش بازار) و هرآنچه را که بکوشد حداقلی از امکانات را برای گسترده‌ترین بخش جمعیت، یعنی کارگران، فراهم آورد، نادیده می‌گیرند و با آن مخالفت می‌ورزند (برای مثال، منشور اجتماعی را).

جدا از تمام تفاوت‌هایی که ممکن است میان این دولت‌ها و حکومت‌ها وجود داشته باشد، در یک مورد یعنی چگونگی برخورد با مهاجران و پناهجویان، اختلاف چندانی بین آنها نیست و همگی یک‌زبان با وحدتی بی سابقه، جامعه یکپارچه اروپا را چون قلعه‌ای محصور برای اروپائی‌ها می‌شناسند. به سخن دیگر، حال که قرار است مرز میان کشورهای عضو فرو ریزد، پس باید بین کشورهای عضو و بقیه دنیا، دیوارهای رفیع‌تری کشیده شود. اگر قضیه به همین جا ختم می‌شد، چندان مهم نبود اما آنچه امروز در اروپا می‌بینیم رشد بی سابقه جریان‌های نژادپرستانه و احزاب و سازمان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی است که حتی وزیری هم روانه کابینه جدید ایتالیا کرده‌اند.

از کشورها اعلام کردند که دارندگان مدارک جعلی را پناه‌جو به رسمیت نمی‌شناسند و آنان را به عنوان مهاجران غیر قانونی به کشورشان باز خواهند گرداند در حالی که، ظاهراً این کشورها، بر اساس مقاله‌نامه ۱۹۵۱ ژنو نباید با پناه‌جویان چنین رفتاری می‌کردند.

مسئله در مورد کشورهای حاشیه جنوبی اروپا، یعنی ایتالیا، پرتغال، اسپانیا و یونان کمی پیچیده‌تر است. به علت اهمیت نسبی بخش کشاورزی و خصلت فصلی بودن کار در این بخش، کشورهای مذکور تا اندازه زیادی به نیروی کار مهاجر موسمی از کشورهای شمال آفریقا که بسیاری از آنان فاقد مدارک لازم برای مهاجرت هستند، وابسته‌اند. برآورد شده است که در اواخر دهه ۱۹۸۰، حدوداً یک میلیون تن مهاجر فاقد مدارک لازم در ایتالیا و اسپانیا سکونت داشته‌اند. پذیرش اسپانیا، پرتغال و یونان در جامعه یکپارچه اروپا با این شرط انجام شد که در کنترل سیل مهاجران بسیار دقیق‌تر عمل کنند و به همین دلیل این کشورها دست به اقدامات شدیدی زدند.

فره‌پاشی اردوگاه سوسیالیسم برای جامعه یکپارچه اروپا از سویی این فایده را داشت که امکانات سرمایه‌گذاری فراوانی در اختیار جامعه قرارداد و از سوی دیگر، اروپا را از کارگر ارزان جهان سومی بی‌نیاز کرد. اما ناگفته نماند که باز شدن درهای اروپای شرقی این خطر بالقوه را نیز به همراه داشته که میلیون‌ها مهاجر به اروپای غربی سرازیر شوند. به همین منظور جامعه یکپارچه اروپا این کشورها را به دو گروه تقسیم کرده است: نخست، کشورهای مسئله‌دار، که از جانب جامعه یکپارچه اروپا هیچ گونه کمک چشمگیری دریافت نخواهند کرد و مقررات مربوط به روآید و دیگر محدودیت‌ها همچون گذشته در مورد آنها اجرا خواهد شد.

این گروه شامل رومانی، آلبانی، روسیه و دیگر جمهوری‌های شوروی سابق است. دوم، کشورهای باصلاح شریک. جامعه یکپارچه اروپا با لهستان و مجارستان قراردادهای مقدماتی «پیوستگی» منعقد کرده و قرار است با جمهوری‌های چک و اسلواکی نیز موافقت‌نامه‌های مشابهی به امضاء برسانند. گذشته از آزادسازی تجارت، به شهروندان این کشورها اجازه مسافرت بدون روآید و امکان اشتغال در غرب اروپا داده می‌شود، البته مشروط بر آنکه این کشورها مرزهای خود را به روی مهاجران از دیگر نقاط اروپا ببندند. در پی قرارداد ماستریخت، جامعه یکپارچه اروپا این امکان را خواهد یافت که نه تنها بسیار بیشتر و مؤثرتر از گذشته مهاجرت را کنترل کند، بلکه شواهد و قرائن موجود نشان می‌دهد که وضع زندگی برای مهاجران قانونی حتی به مراتب سخت‌تر از گذشته خواهد شد.

به هر حال، باید گفت نزدیک به ۱۶ میلیون نفری که بطور قانونی به جامعه یکپارچه اروپا مهاجرت کرده‌اند، از امکانات چشمگیری برخوردار نخواهند شد. قرار است به این مهاجران اجازه داده شود که بدون اخذ روآید، حداکثر برای مدت سه ماه از یک کشور عضو به کشور دیگر مسافرت نمایند. از کلیه مهاجران به اصطلاح مسئله‌دار فهرستی تهیه و در سطح جامعه یکپارچه اروپا توزیع خواهد شد. اگر مهاجری از یک کشور عضو جامعه اخراج شود یا اگر تقاضای مهاجرت متقاضی از سوی یک کشور عضو پذیرفته نشود، این تصمیمات برای دیگر اعضای جامعه نیز لازم‌الاجرا خواهد بود.

سیستم کامپیوتری جمع‌آوری اثر انگشت (به نام Eurodac)، باعث می‌شود که متقاضی نتواند پس از رد شدن تقاضایش از سوی یک کشور عضو، از یک کشور دیگر عضو تقاضای مهاجرت نماید. در اغلب کشورهای عضو، ضمن سرعت بخشیدن به جریان رسیدگی به پرونده متقاضیان مهاجرت و پناه‌جویان، بازداشتگاههای موقت، اردوگاهها و زندان‌های متعدد نیز ایجاد شده است. در شماری از کشورها حتی متقاضیان را در کشتی نگهداری می‌کنند. تقریباً در همه کشورها، به پناه‌جویان و متقاضیان مهاجرت خدمات رفاهی نسبتاً کمتری ارائه می‌شود. نتیجه این سیاست‌ها آن بوده که جز در آلمان، در دیگر کشورها شمار متقاضیان پناهندگی و مهاجرت در ۱۹۹۲ به نصف تقلیل یافته است.

بحران اقتصادی گسترده در سطح اروپا نیز باعث قدرت گرفتن جریان‌ها و سازمان‌های فاشیستی و نئوفاشیستی شده است. از سوی دیگر، واکنش دولت‌ها که تقریباً همواره با امتیاز دادن به این جریان‌ها همراه بوده، باعث قدرت

گرفتن باز هم بیشتر این سازمان‌ها شده است. خشونت سازمان‌های نئوفاشیستی نسبت به خارجی‌ان در کنار خشونت‌های نهادی شده و رسمی که از سوی دولت‌ها اعمال می‌شود، دورنمای هراس‌آوری را پدید می‌آورد. به عنوان مثال، در سوئد، فرانسه، بلژیک، آلمان، ایتالیا و نروژ احزاب نژادپرست در انتخابات به درجات مختلف موفقیت‌هایی داشته‌اند و خشونت اعمال شده نسبت به خارجی‌ان در این کشورها، همه مختصات تاکتیکیهای نئوفاشیستها و نازی‌های جدید را دارد. در دانمارک، انگلستان، یونان، پرتغال و اسپانیا که این احزاب پایگاه چندانی ندارند، شکل خشونت نسبت به خارجی‌ها فرق می‌کند.

مسئله در آلمان به شدت نگران‌کننده است چون به نظر می‌رسد که این کشور هنوز نتوانسته است خود را کاملاً از فرهنگ نازیسم هیتلری رها سازد. ماده ۱۱۶ قانون اساسی آلمان که تابعیت آلمانی را به دارندگان «خون آلمانی» محدود می‌کند، موجب گردیده است که در برخورد با کشتار پناه‌جویان در سال ۱۹۹۲، گفته شود «مقتولین کاملاً آلمانی» نبوده‌اند. فرانسه، ایتالیا و تا حدودی بلژیک دارای احزاب نژادپرستی هستند که در نظام سیاسی حاکم مشارکت دارند ولی الگوی خشونت‌های نژادی در این جوامع بسیار پیچیده است. در فرانسه و بلژیک خشونت‌های نژادی عمدتاً در مناطقی به چشم می‌خورد که در واقع پایگاه اصلی این احزاب است. گفتنی است که در فرانسه و انگلستان خشونت‌ها و در واقع مزاحمت‌های نژادی پدیده نوظهوری نیست و به دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بازمی‌گردد که دوران مهاجرت کارگران از مستعمرات سابق به این دو کشور بوده است. هدف اساسی خشونت‌ها در انگلستان و فرانسه عمدتاً کسانی هستند که از مستعمرات سابق آمده‌اند و به همین دلیل در انگلستان شاهد «مضروب ساختن پاکستانی‌ها» (Paki - bashing) و در فرانسه شاهد «عرب‌کشی» (Arabicide) هستیم. در فرانسه و انگلستان، عملکرد پلیس بسیار شگفت‌آور است چون نه تنها از دیدگاه پلیس «مزاحمت نژادی» جرم شناخته نمی‌شود و در نتیجه از اقلیت‌ها حمایت‌های لازم به عمل نمی‌آید، بلکه برخورد پلیس با نسل دوم و سوم مهاجران سیاه‌پوست یادآور نحوه رفتار پلیس حکومت استعمارگر در مستعمره‌های گذشته است. تنها تفاوت این دو نمونه آن است که اکنون این رفتارها در پایتخت و شهرهای مهم فرانسه و انگلستان صورت می‌گیرد.

در ایتالیا، خشونت نژادی پدیده نسبتاً جدیدی است. گرچه خشونت فاشیستی در گذشته هم وجود داشته، ولی در سالهای اخیر عمدتاً در اثر فعالیت‌های «لیگ شمالی» Northern League بر خشونت‌های نژادی افزوده شده است.

در سال ۱۹۹۲، در شمال ایتالیا، ۵۰ درصد از شرکت‌کنندگان در یک همه‌پرسی با تشکیل اردوگاهی برای پناه‌جویان در آن منطقه مخالفت کردند. در آلمان، شواهد هراس‌انگیزی در دست است که نشان می‌دهد پلیس در مورد پناه‌جویانی که در بازداشتگاهها نگهداری می‌شوند دست به خشونت می‌زند. در هلند، ایتالیا و دانمارک پلیس و مقامات زندان‌ها متهم شده‌اند که پناه‌جویان را کتک زده و حتی شکنجه کرده‌اند.

نگاهی کوتاه به وضع احزاب نژادپرست و نئوفاشیستی در اروپا نشان می‌دهد که رشد نژادپرستی و تمایلات فاشیستی بسیار جدی‌تر از آن است که در وهله اول به نظر می‌رسد و به شمار اندکی از راست‌گرایان نیز محدود نمی‌شود.

در اتریش، سومین حزب کشور موسوم به «حزب آزادی» که تا فوریه ۱۹۹۳، سی و سه نماینده در پارلمان آن کشور داشت، طرفدار ناسیونالیسم افراطی آلمانی است و ضمن انکار نقش اتریش در جنایات نازی‌ها، مخالف پذیرش مهاجران است. در ۱۹۹۲، متنی شامل ۱۲ ماده تهیه و به امضای ۴۱۷۰۰۰ نفر رسانده شد که در آن کنترل شدیدتر مهاجرت، صدور کارت شناسایی برای خارجی‌ها و محدودیت کودکان خارجی در کلاسها خواسته شده بود. در ژانویه ۱۹۹۳ در انتخابات محلی دومین شهر بزرگ اتریش، این حزب ۲۰ درصد آراء را به دست آورد. در بلژیک حزب Vlaams Blok در ۱۹۷۹ تشکیل شد و در انتخابات ۱۹۹۱، دوازده نماینده مجلس و پنج سناتور داشت. بعلاوه، حزب مزبور یک نماینده هم در پارلمان اروپا دارد. این حزب طرفدار ناسیونالیسم و مخالف مهاجرپذیری است و برای بخشودگی همدستان نازی‌ها در طول جنگ

قرار می‌گیرد. حامیان نظم عمومی، دادگاه‌ها و پلیس نیز در بسیاری از موارد به جای حمایت از قربانیان جنایت فاشیست‌ها، عملاً از فاشیست‌ها دفاع می‌کنند.

برای مثال، در اوت ۱۹۹۲، دوستان تن‌نوازی به محل اقامت پناه‌جویان در روستوک حمله بردند. ناظران بین‌المللی پلیس آلمان را متهم کرده‌اند که در حمایت پناه‌جویان کوتاهی کرده است. در ۱۹۹۱، بطور متوسط هر ماه دو بیست حمله نژادپرستانه در آلمان صورت گرفته است. در سه ماهه اول سال ۱۹۹۳، دستکم دوازده تن در نتیجه این حملات کشته شده‌اند. با این وصف، وقتی در سپتامبر ۱۹۹۲ گروهی از تن‌نوازی‌ها یک پناه‌جوی آنگولانی را کشتند، دادگاه آنان را به اتهام زدن «صدمه بدنی شدیدی که به مرگ منجر شده» محاکمه و به ۲ تا سه سال و نیم زندان محکوم کرد. یک ماه بعد نیز یکی از اعضای حزب نئوفاشیستی که یک کارگر ویتنامی را به قتل رسانده بود، به جرم «قتل غیرعمد» به ۴/۵ سال زندان محکوم شد.

در اتریش، سال ۱۹۹۲، سال حمله به محل اقامت پناه‌جویان بود و وقتی به محلی در نزدیکی وین حمله شد، شهرداران وین و سائزبورگ نه فقط این عمل را محکوم نکردند، بلکه متعهد شدند پذیرش پناه‌جویان را متوقف سازند. در بلژیک، چهار متقاضی مهاجرت وقتی در بازداشت پلیس بودند، به دلیل نامعلومی کشته شدند و در دسامبر ۱۹۹۲، وقتی سه تن از مأموران پلیس به دلیل ضرب و جرح یک پاکستانی، که در ارائه کارت شناسایی خود تعلل کرده بود به ۶ ماه زندان محکوم شدند، محکومیت آنان موجب «نارضایتی عموم» گردید. در جمهوری نوبای چک، در ۱۹۹۲، حداقل دوازده پناه‌جوی اهل رومانی در حملات نژادپرستان به قتل رسیدند. در ژانویه ۱۹۹۱ یک پناه‌جوی ترک، ۸ روز پس از بازداشت در آتن، زیر شکنجه کشته شد. در آوریل ۱۹۹۲ در هلند یک زن پناه‌جوی زبیری که ۷ ماهه آبستن بود، به علت جراحات وارده در حین اخراج از کشور کشته شد. در سوئیس، در سال ۱۹۹۲، موارد متعددی از حملات نژادپرستانه صورت گرفت و حتی دو پناه‌جو به قتل رسیدند ولی پلیس سوئیس مدعی شد که این رویدادها ربطی به مسائل نژادی نداشته و فقط ناشی از «بدمستی» بوده است.

کشورهای اروپائی به جای برخورد رودررو با این رفتارهای دمنشانانه و مقابله با آن، حرف اصلی این جریانهای نژادپرست را پذیرفته و مقوله پیچیده پناه‌جویی و مهاجرت را به بررسی «ارقام و امار» تخفیف داده‌اند. آلمانی‌ها بر این باورند که «ظرفیت کشتی تکمیل است» و بلژیکی‌ها می‌گویند «تحمل ما تمام شده است». به سخن دیگر، حرف باطلی را که «انوک‌هاول»، نماینده نژادپرست مجلس بریتانیا در سالهای ۶۰ مطرح ساخت و از «ارقام و اعداد» سخن گفت، در حال حاضر به صورت اساس سیاست اروپائی درآمده است. در کنار این ساده‌اندیشی، وقتی رشد نژادپرستی و فاشیسم در اروپا نادرست ارزیابی شود، نتیجه‌اش جز سرزنش کردن قربانیان چیزی نخواهد بود. کم‌نیستند کسانی که در شرایط امروز اروپا، مدعی‌اند که علت رشد فاشیسم، افزایش پناه‌جویان و مهاجرت‌هاست. نتیجه منطقی این ادعا آن است که اگر پناه‌جویان یا مهاجران نباشند، فاشیسم هم متوقف خواهد شد. لازم نیست مورخ باشییم تا بدانیم که نازیسم هیتلری در شرایطی در آلمان به قدرت رسید که نه مشکل مهاجرت گسترده وجود داشت و نه فاجعه پناه‌جویی.

در بسیاری از مطبوعات به اصطلاح آزاد اروپا، اندیشه‌های نژادپرستانه به شیوه‌های گوناگون تبلیغ می‌شود و «مقبولیت عامه» می‌یابد. این کج‌اندیشی که مهاجرت باعث رشد و افزایش جرم و جنایت می‌شود، رفته رفته در اروپا به صورت بخشی از باور عمومی درآمده است. در ۱۹۹۲/۹۳، در شماری از کشورهای اروپائی مانند آلمان، یونان و هلند، برای «اثبات» سهم چشمگیر مهاجران در ارتکاب جرایم خاص، آمارهای جرم و جنایت که براساس نژاد طبقه‌بندی شده بود در اختیار عموم قرار گرفت. چنین کاری برای اولین بار در دهه قبل در انگلستان صورت گرفت تا «ثابت شود» که سیاهان بیشتر از دیگران مرتکب جرم و جنایت می‌شوند؛ اما شماری از حقوق‌دانان و پژوهش‌گران علوم اجتماعی با بررسی‌های مستند، ماهیت غیر علمی جهت‌دار آمارهای جمع‌آوری شده بوسیله پلیس را آشکار ساخته‌اند. در هلند، که وزیر کشور، خانم دیلز (Dales) در ۱۹۹۱ یک بحث عمومی درباره اقلیت‌ها به راه انداخت، عملاً با

جهانی دوم فعالیت می‌کند. «جبهه ملی» بلژیک که در ۱۹۸۳ تشکیل شد و دارای یک نماینده در مجلس است، سیاستهایی شبیه «جبهه ملی» فرانسه شامل مخالفت با مهاجرپذیری و اعمال سیاست‌های محدودکننده‌تر برای مهاجران موجود دارد.

در جمهوری چک، «حزب جمهوری خواهان» که در انتخابات ۱۹۹۲ شش درصدا را به دست آورد، خواهان اخراج کارگران میهمان از ویتنام و کوبا است و برای تصویب قوانین شدید و محدودکننده‌تر تلاش می‌کند. در دانمارک، «حزب پیشرو» که در ۱۹۷۲ تشکیل شد و تا ۱۹۸۸، شانزده نماینده در مجلس داشت، از جمله سیاست‌هایش، اخراج همه مسلمانان و دیگر پناه‌جویان از دانمارک است. این حزب در حال حاضر نماینده‌ای در مجلس ندارد. مهمترین حزب نژادپرست فرانسه، «جبهه ملی» فرانسه است که در ۱۹۷۲ تشکیل شده است. این حزب که مخالف اعراب و کلیمی‌هاست، از جمله برنامه‌هایش «پایان بخشیدن به اسلامی شدن فرانسه» و اخراج همه مهاجران و پناه‌جویان است و در ضمن اعتقاد دارد که کوره‌های آدم‌سوزی در جنگ جهانی دوم، آنقدرها هم که گفته می‌شود، با اهمیت نبوده است. جبهه ملی براساس قوانین نژادپرستانه نورنبرگ در ۱۹۳۳، یک برنامه پنجاه ماده‌ای تهیه کرده است که از جمله شامل جداسازی آموزش مهاجران (آپارتاید آموزشی)، آزمایش اجباری بیماری ایدز در مورد مهاجران و پناه‌جویان، و برنامه اخراج همه مهاجرانی می‌باشد که از ۱۹۷۴ به بعد وارد فرانسه شده‌اند. «جبهه ملی»، تابعیت فرانسه را مستلزم داشتن «خون فرانسوی» می‌داند. گرچه در انتخابات مارس ۱۹۹۳، «جبهه ملی» ۱۲/۵ درصد کل آراء را به دست آورد، ولی نظام انتخاباتی فرانسه به گونه‌ایست که این حزب در مجلس نماینده‌ای ندارد. مهمترین حزب نژادپرست آلمان، حزب جمهوری خواهان که در ۱۹۸۳ تشکیل شده است، طرفدار ناسیونالیسم آلمانی و مخالف مهاجرپذیری است. رهبر این حزب رسماً اعلام کرده است که همه مهاجران از نظر او «جنایتکارند». پس از انتخابات آوریل ۱۹۹۲، این حزب با کسب ۱۱ درصد آراء، ۱۵ نماینده به مجلس فرستاد.

در ایتالیا، «نهضت اجتماعی ایتالیا» در سال ۱۹۴۶ تشکیل شد. بطور کلی، این حزب پیرو دیدگاه‌های موسولینی، به شدت ناسیونالیست، ضد کمونیست و مخالف مهاجران است. در انتخابات آوریل ۱۹۹۲، این حزب ۳۴ کرسی مجلس را به دست آورده است. حزب دیگر، «لیگ شمالی»، به شدت بیگانه‌ستیز و معتقد به کنترل بیشتر زندگی شهروندان بوسیله حکومت است. این حزب در انتخابات سال ۱۹۹۲، پنجاه و پنج کرسی مجلس را به دست آورد.

مهمترین حزب نژادپرست هلند Centrum Demokraten است که به شدت با مهاجرپذیری مخالف است. حزب مزبور در انجمن شهرهای لاهه، آمستردام و روتردام نماینده دارد. در دیگر کشورهای اروپا، گرچه احزاب رنگارنگ فاشیستی و نئوفاشیستی فعالیت می‌کنند ولی در انتخابات سراسری موفقیت قابل توجهی به دست نیاورده‌اند.

تردید نیست که علت اساسی رشد جریانهای فاشیستی و نئوفاشیستی در اروپا، تداوم بحران اقتصادی است که برخلاف تبلیغات رسمی نه فقط همچنان ادامه دارد بلکه عمیق‌تر نیز شده است. بیکاری گسترده و مزمن، گسترش فقر و ناداری در کنار انباشت ثروت و سرمایه در دست یک اقلیت ممتاز، بهترین زمینه رشد این تمایلات است. البته بررسی همه‌جانبه این بحران‌ها و جریان‌ها از چارچوب این نوشته فراتر می‌رود ولی باید گفت که دولت‌های اروپائی با کوتاه آمدن در برابر آنها و اجرای همان سیاست‌هایی که در بیست سال گذشته موجب تشدید بحران شده، مستقیم و غیر مستقیم زمینه را برای گسترش بیشتر فاشیسم در اروپا آماده کرده‌اند.

نگاهی کوتاه به نحوه برخورد این دولت‌ها، برای درک آنچه در اروپا می‌گذرد مفید است. اما پیش از آن باید گفت که فاشیسم یا هر ایدئولوژی دیگری برای ریشه گرفتن و اثر گذاشتن بر روند حوادث نیازمند زمینه پذیرشی است که یکشنبه به وجود نمی‌آید.

در جوامع اروپایی که خود را دموکراتیک و متمدن می‌دانند فراهم شدن چنین زمینه‌ای پیش از هر چیز نشانه مسئولیت‌گریزی رهبران سیاسی و فکری این جوامع است که با بی‌قابلیتی شرایطی فراهم آورده‌اند که با همه ادعاها، ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین حق انسانی یعنی حق حیات مورد تجاوز آشکار

بستری بود، خود را از پنجره بیمارستان به بیرون پرتاب کرد و کشته شد.  
تاریخ نامعلوم: «الهاشمی»، ۱۹ ساله، بنا به ادعای پلیس در زندان خودکشی کرد.

دانمارک ۱۹۹۲:

۱۹ مارس: «هنریک کریستنسن»، ضد فاشیست دانمارکی بوسیله یک بمب پاکتی کشته شد.

تاریخ نامعلوم: مردی ۳۰ ساله از توگو که قرار بود به کشورش بازگردانده شود، در زندان خودکشی کرد.

فرانسه ۱۹۹۲:

ژانویه: «سعید بومال» از شمال آفریقا، بوسیله مردانی که با یک اتومبیل او را تعقیب می کردند به ضرب گلوله کشته شد.

فوریه: «ادیرمرحم» از شمال آفریقا با گلوله مغازه داری کشته شد.

مارس: «کامل حاشده»، برای خاتمه دادن به دعوا بین دیگران مداخله کرد ولی خود او را کشتند.

«جامل شتوه» از شمال آفریقا، با گلوله مأموران حفاظت یک سوپرمارکت کشته شد.

مه: «هارکی»، فرزند یک مهاجر که خود متولد فرانسه بود، در نارپونه به ضرب گلوله کشته شد.

ژوئن: «رانی زیگ» از شمال آفریقا، در پی یک مشاجره لفظی درحال مرمضی از ارتش، به ضرب گلوله به قتل رسید.

ژوئن: «عبدالعلی لکدیبار»، مراکشی ۱۵ ساله، به ضرب گلوله یکی از همسایگان کشته شد.

۱۴ اوت: «بیرد گولی فیت»، پناهجوی اهل هائیتی، در زندان خودکشی کرد.

۸ اکتبر: «محمد بحری» درحالی که یک اتومبیل دزدی را می راند، با گلوله پلیس کشته شد.

تاریخ نامعلوم: «لاری کادا» از شمال آفریقا، با کارد به قتل رسید.

۲۱ دسامبر: «حسن بن احمد»، مراکشی، با گلوله پلیس کشته شد. قاتل به جرم قتل غیرعمد دستگیر و ادعا کرد که او را درحال رانندگی یک اتومبیل مسروقه کشته است.

۲۹ دسامبر: «بشیر کارموس»، جوانی از شمال آفریقا، درحالی که با دوستانش کنار رودخانه نشسته بود با گلوله مأموران انتظامی کشته شد.

۳۱ دسامبر: «نعیمه بوشفنا»، دختر ۱۸ ساله مراکشی، به ضرب گلوله ای که به داخل خانه اش شلیک شد، به قتل رسید.

آلمان ۱۹۹۲:

۳۱ ژانویه: سه تن سیلانی، از جمله یک کودک، در آتش سوزی اقامتگاه پناهجویان، در آتش سوختند.

۱۴ مارس: «دراگو میرکرستی نل»، پناهجوی ۱۸ ساله اهل رومانی، در حمله نتونازی ها به اقامتگاه پناهجویان در نزدیکی روستوک به قتل رسید.

۱۸ مارس: مرد ۵۳ ساله ای که هیتلر را جنایتکار خوانده بود، بوسیله جوانان نتونازی به قتل رسید.

۱۹ مارس: «اینگونی ن»، ۳۱ ساله، آلمانی بی خانمانی که حاضر نشده بود به شیوه نازی ها اداای احترام کند بوسیله نتونازی ها به دریا افکنده و کشته شد.

۶ آوریل: جسد یک پناهجوی ۳۵ ساله بلغاری درحالی که گلویش را بریده بودند در جنگل پیدا شد.

۲۴ آوریل: کارگر ۲۹ ساله ویتنامی به ضرب کارد کشته شد.

ماه مه: در اثر حمله نازی ها به یک گردهمایی، یک مرد آفریقایی به قتل رسید.

۹ مه: یک چپ گرای ۲۳ ساله آلمانی، در حمله نازی ها به یک مشروب فروشی کشته شد.

۱ ژوئن: یک آلمانی ۶۰ ساله بی خانمان، پس از شکنجه با ضربات کارد نازی ها به قتل رسید.

۸ ژوئن: یک کارگر مهاجر ۵۵ ساله از یوگسلاوی، بوسیله فاشیست های نقابدار به ضرب کتک کشته شد.

۱ اوت: یک آلمانی ۴۹ ساله بی خانمان، بر اثر ضربات کارد نازی ها کشته شد.

پذیرش همسان بودن مهاجرت و جنایت، به جا انداختن این پاور نزد مردم عادی کمک کرد. در طول همین مباحثات بود که رئیس پلیس آمستردام آشکارا کارگران غیرقانونی غنا را عامل اصلی جرمهای خیابانی دانست و سازمان پلیس مخفی هلند در بررسی خود نسبت به «خطر جنگهای قبیله ای بین سازمان های رقیب مسلمان» هشدار داد.

در دانمارک، بحثی که در مطبوعات درگرفت براین نکته تأکید داشت که پناهجویان مانند «دزدان و جنایت کاران» با سوءاستفاده از نظام رفاه اجتماعی «مفت خواری» می کنند. در نتیجه بدآموزی هائی از این دست بود که جوانان نتونازی که با بمبهای آتش زا به یک اردوگاه پناهجویان حمله کرده بودند، کوشیدند جنایت خود را تحت پوشش «تنبیه کسانی که از مغازه ها می دزدند» توجیه نمایند.

برابر نهادن مهاجرت و تروریسم در سوئیس و ایتالیا بسیار رواج دارد. در اکتبر ۱۹۹۲، «ابوجی نیوملاندری»، نماینده پارلمان اروپا، در مورد «جرم شناختن مبارزه برای حقوق مهاجران» هشدار داد. هشدار او در واکنش به مقاله هائی بود که در یک روزنامه ایتالیائی با استفاده (و در واقع سوءاستفاده) از یادداشت های پلیس و عمدتاً براساس حدس و گمان درج شده بود و در آنها از خطر تجدید حملات تروریستی در ایتالیا سخن رفته بود. بر مبنای نوشته های این روزنامه، فقرای مهاجری که از کشورهای به اصطلاح جهان سوم به ایتالیا می آیند به آسانی می توانند جذب گروه های تروریستی ماوراء چپ شوند.

وضع در سوئیس، از این هم اسفناک تر است. پس از حملات متعدد نژادپرستان و نتوفاشیست ها به مراکز پناهجویان، وزارت دادگستری سوئیس در گزارشی که قرار بود وضعیت گروه های راست افراطی را بررسی کند، نتیجه گرفت «خطر عمده ای که امنیت کشور را تهدید می کند نه از سوی فاشیست ها و نتوفاشیست ها، بلکه عمدتاً از سوی چپ ها و به ویژه گروه های خارجی و تبعیدی» است. براساس گزارش وزارت دادگستری، دولت سوئیس تصمیم گرفت که همه گروه های خارجی از جمله پناهجویان را زیر نظر داشته باشد. گذشته از مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی، سیاستمداران اروپائی نیز در اشاعه باورهای نژادپرستانه سهم داشته اند. در دانمارک، که مردم عادی پناهجویان را از رفتن به مغازه ها یا دیگر مناطق عمومی بازمی دارند، چنین محدودیتی بوسیله سیاستمداران و دولتمردان دانمارکی محکوم نشده است. در شمال اسپانیا، شهردار سوسپالیست «سانتا کلمبادوساموزا» از طوماری که در مخالفت با خانه سازی برای پناهجویان در یک دهکده متروک تهیه شده بود، حمایت کرد. در اکتبر ۱۹۹۲، شهردار «مانچاریل» و ده نماینده انجمن شهر به علت شرکت در حمله به خانه های کولی ها دستگیر و زندانی شدند.

در تابستان ۱۹۹۲، در «هاوتنوت»، شهری در فرانسه نزدیک مرز بلژیک، شهردار با انجام یک فرماندوم از اهالی خواست که خودشان برای کنترل مهاجرت اقدام نمایند. بیش از هشتاد و هفت درصد کسانی که رأی داده بودند، از پیشنهاد شهردار حمایت کردند البته ده گاه عالی «لیل»، به یک دلیل تکنیکی فرماندوم را غیر قانونی اعلام کرد.

آنچه امروز در اروپا می گذرد و بسیار هراس انگیز است، این است که سیاستمداران و دولتمردان برای رسیدن به قدرت یا حفظ قدرت به تاکتیکهائی دست می زنند که نتیجه ای جز نهادی شدن نژادپرستی ندارد. هنگامی که نژادپرستی در بنیادهای به اصطلاح دموکراتیک، مثل پارلمان و فرآیند انتخابات، نهادی می شود، تردیدی نیست که راه برای قدرت گرفتن فاشیسم از «کانال های دموکراتیک» هموار می گردد.

## کارنامه جنایات فاشیسم در اروپا در ۹۳-۱۹۹۲

بلژیک ۱۹۹۳:

۶ ژوئیه: «لافدیل مدینی»، ۱۹ ساله، به ضرب گلوله پلیس در بروکسل به قتل رسید.

۸ ژوئیه: «محمد غالب»، ۳۱ ساله، با گلوله صاحب یک مشروب فروشی که از ورود محمد و دوستانش جلوگیری کرده بود، کشته شد.

تابستان: «میمون سانحاجی»، ۱۹ ساله، که در اثر حمله پلیس در بیمارستان

۳ اوت: يك زن ۲۴ ساله پناه جو، به ضرب كتك در بانان يك محل رقص متعلق به نئونازیها به قتل رسید.  
۶ اوت: يك مرد لهستانی به ضرب كارد در برلن كشته شد.  
۲۴ اوت: يك آلمانی ۳۵ ساله بی خانمان با گلوله يك نازی به قتل رسید.  
۲۸ اوت: يك آلمانی ۵۸ ساله بی خانمان، به ضرب كتك ۲ نفر نئونازی كشته شد.

۳ اکتبر: جسد يك ایرانی پناه جو را كه به ضرب گلوله كشته شده بود، در جنگل پیدا كردند.  
۷ نوامبر: يك آلمانی ۵۲ ساله بی خانمان، پس از شكست نئونازیها كشته شد.  
۱۲ نوامبر: يك پناه جوی اهل حبشه، پس از شكست به ضرب كارد كشته شد.

۱۲ نوامبر: يك آلمانی ۲۷ ساله ضدفاشیست با ضربات كارد فاشیستها به قتل رسید.  
۲۳ نوامبر: «بهیبه ارسلان» ۵۱ ساله، «آسیه یلماسی» ۱۴ ساله، و نوّه «بهیبه» در آتش سوزی عمدی خانه شان كه با بمبهای آتش زای نازیها آغاز شده بود، سوختند.

۲۴ نوامبر: يك آلمانی ۵۳ ساله كه چند جوان دست راستی را «خوكهای نازی» خوانده بود توسط نازیها در آتش سوزانده شد.  
نوامبر: يك ترك ۲۴ ساله، به ضرب گلوله محافظ يك مشروب فروشی در كلن به قتل رسید.  
۱۵ دسامبر: يك مرد معلول ۵۵ ساله بوسیه دو جوان نئونازی كشته شد.  
آلمان ۱۹۹۳:

ژانویه: مرد لبنانی ۳۸ ساله ای به ضرب گلوله در برلن به قتل رسید. يك ترك ۳۵ ساله را در برلین با كارد كشتند. در فرانكفورت، يك پناه جوی اهل یوگسلاوی را به ضرب گلوله كشتند. يك پناه جوی اهل غنا كه قرار بود اخراج شود، خود كشی كرد. يك ایتالیایی ۵۵ ساله را در هسن به ضرب گلوله كشتند. يك مرد ۴۶ ساله ناشناخته را نئونازیها آنقدر كتك زدند تا مُرد. قاتلین جسد وی را به خیابان كشیدند و با دو اتومبیل از روی آن گذشتند. پناه جوی اهل رومانی در اداره پلیس با گلوله كشته شد. «کریستین وین تر»، ضد فاشیست ۲۴ ساله با يك بمب پستی به قتل رسید. يك سوری ۳۵ ساله در هسن به قتل رسید.

فوریه: جسد يك جوان ۲۴ ساله ضد فاشیست را در آپارتمانش پیدا كردند. پلیس مدعی است كه او خود كشی کرده ولی دوستان این جوان معتقدند كه به قتل رسیده است. يك جوان ۲۲ ساله ضد فاشیست را فاشیستها به قصد كشت كتك زدن، سپس اتومبیلی را روی جسد او واژگون كردند.

مارس: يك پناه جوی زئیر ۳۰ ساله در برلن به قتل رسید. جسد يك راننده تاکسی كه از آفریقا آمده بود، در برلن پیدا شد. جسد او را قطعه قطعه کرده بودند. يك ترك ۵۶ ساله كه مورد حمله نئونازیها قرار گرفته بود، در اثر حمله قلبی درگذشت.

ایتالیا ۱۹۹۲:  
ژانویه: نئونازیها يك آفریقایی را در رم با كارد كشتند.  
آوریل: يك آفریقایی به ضرب گلوله پلیس كشته شد. پلیس مدعی است كه او را در حال سرقت به قتل رسانده است.  
ژوئن: «راکیدتلین» به وسیله پلیس در بولونیا كشته شد.  
سپتامبر: نئونازیها يك مرد بی خانمان را در نزدیکی ونیز به قتل رساندند.  
ایتالیا ۱۹۹۳:

فوریه: يك مرد الجزایری را در نزدیکی جنوا كشتند. پلیس مدعی است كه او در حال رانندگی يك اتومبیل مسروقه بوده است.  
مارس: پنج نفر پناه جوی اهل كزو، در آتش سوزی اقامتگاه پناه جویان در آتش سوختند.  
هلند ۱۹۹۲:  
يك پناه جوی ۲۵ ساله اهل حبشه كه در يك كشتی زندانی بود و قرار بود به

حبشه بازگردانده شود، خود را به دریا انداخت و غرق شد.  
آوریل: يك زن پناه جوی اهل زئیر كه ۷ ماهه آبستن بود، به علت كمبود امكانات پزشکی در بازداشتگاه پناه جویان جان باخت.  
۹ اوت: يك مراکشی ۱۵ ساله را به بهانه اینکه او دوستانش سروصدا به راه انداخته اند، با گلوله كشتند.  
هلند ۱۹۹۳:

يك مرد ترك، ضمن بازجویی در اداره پلیس، درگذشت.  
پرتغال ۱۹۹۲:  
ژانویه: يك مرد آنگولایی كه از سوار شدن به اتومبیل پلیس امتناع کرده بود، به ضرب گلوله پلیس كشته شد.  
اسپانیا ۱۹۹۲:

۱۳ نوامبر: يك زن ۳۳ ساله اهل دومینیکن به ضرب گلوله مردان نقابداری كه به خانه او حمله کرده بودند كشته شد.  
۱۴ نوامبر: يك مراکشی ۲۵ ساله در شمال غربی مادرید، به وسیله نئونازیها به قتل رسید.  
سوئیس ۱۹۹۲:

ژوئیه: يك پناه جوی ۲۱ ساله پاکستانی در آتش سوزی اقامتگاه پناه جویان در آتش سوخت.  
انگلستان ۱۹۹۲:

ژانویه: يك پاکستانی ۱۵ ساله، به اتهام سرقت از محل كارش به ضرب گلوله كشته شد.  
ژانویه: يك پناه جوی تامیلی در نتیجه حمله يك گروه نژادپرست كشته شد.  
۲۳ ژانویه: يك راننده تاکسی ۴۶ ساله پاکستانی را از اتومبیلش بیرون كشیدند و كشتند. يك مغازه دار ۶۰ ساله پاکستانی بوسیه گروههای نژادپرست كشته شد.

مارس: مرد ۵۲ ساله ای از جزایر کارائیب با كارد دو مرد نژادپرست در جنوب لندن، كشته شد. یکی از ضاربین با افتخار می گفت «ما از اعضای جبهه ملی (National Front) هستیم».  
ژوئیه: جوان ۱۶ ساله پاکستانی بوسیه گروههای نژادپرست به قتل رسید.  
۳۱ ژوئیه: يك جوان پناه جوی ۲۴ ساله افغانی به دست نژادپرستان كشته شد.

سپتامبر: يك راننده تاکسی ۲۱ ساله پاکستانی كه به كمك راننده دیگری رفته بود با ضربات كارد نئونازیها به قتل رسید. يك مسلمان ۶۶ ساله را كه عازم مسجد بود نئونازیها در نیوکاسل كشتند.  
اکتبر: مغازه دار پاکستانی بوسیه گروههای نژادپرست به قتل رسید.  
انگلستان ۱۹۹۳:

مارس: جسد يك راننده تاکسی پاکستانی را در رودخانه تایمز پیدا كردند. «ویلیام ولمن»، كه همسایه يك خانواده پاکستانی بود در اثر استنشاق گازهای مسموم جان باخت. خانه پاکستانیها را گروههای نژادپرست با بمبهای آتش زا به آتش كشیده بودند.

در مقام جمع بندی می توان گفت كه در سال ۱۹۹۲، ۶۷ نفر در نتیجه خشونت های نژادی در اروپای غربی به قتل رسیده اند كه عوامل آن را می توان به صورت زیر دسته بندی كرد:

|                          |       |
|--------------------------|-------|
| نژادپرستان و نئوفاشیستها | ۴۹ تن |
| پلیس                     | ۸ تن  |
| خودكشی                   | ۳ تن  |
| كمبود امكانات بهداشتی    | ۱ تن  |
| نامعلوم                  | ۶ تن  |

چه باید كرد؟ امید است كه اروپا دیر از خواب غفلت بیدار نشود. ●●  
توضیح: در تهیه این مقاله از اطلاعات، آمار و ارقام مطرح شده در كتاب زیر استفاده شده است

Tony Bungan, ed., *Statewatching: The New Europe*, 1993.